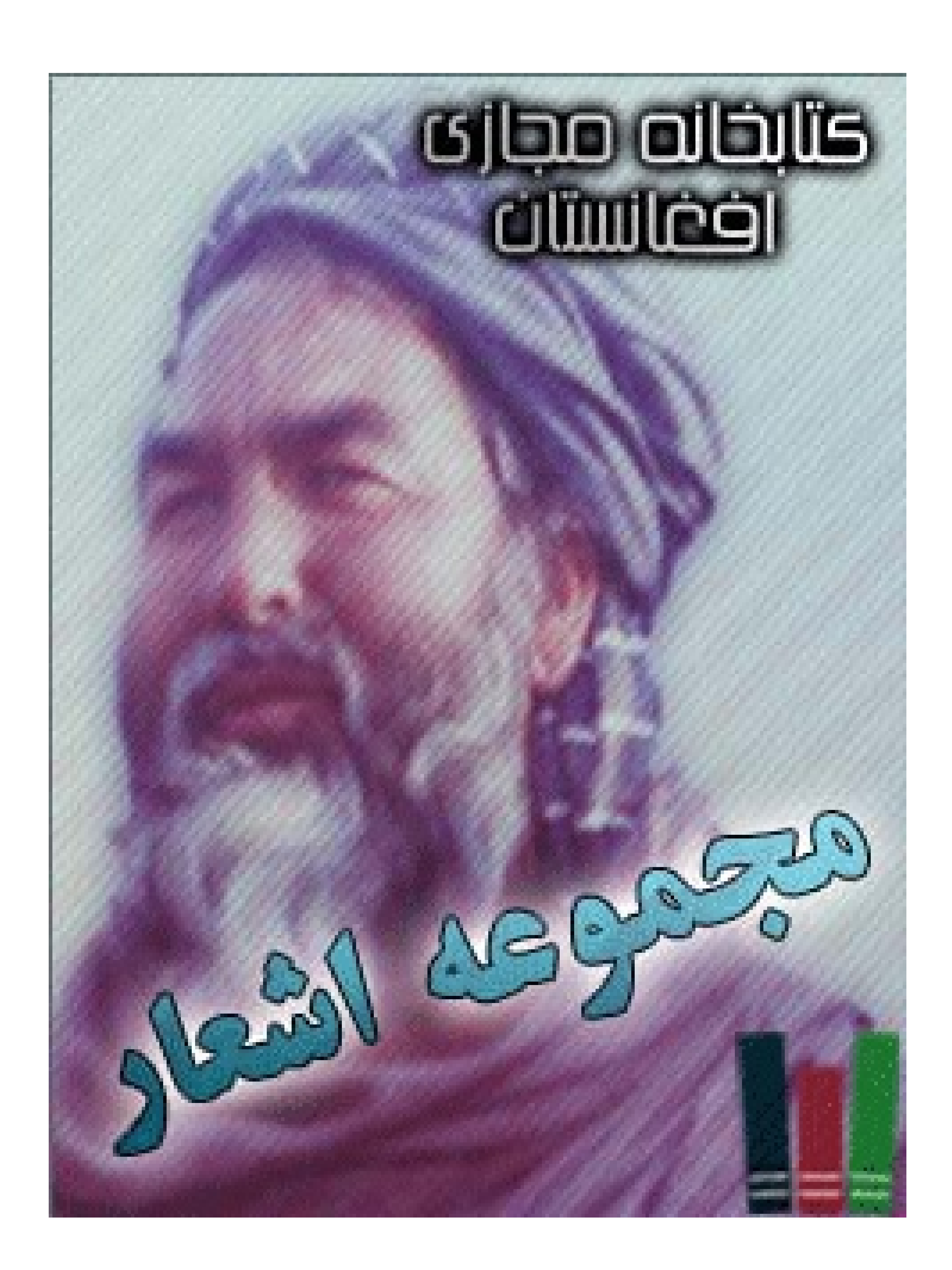

کتابخانه مجازی
افغانستان
مجموعه اشعار


بسم الله الرحمن الرحیم

# اشعار و سروده ها شهید مزاری

نویسنده:

مرتضی بهبودی

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# اشعار و سروده ها شهید مزاری

## مشخصات کتاب

سرشناسه:کتابخانه مجازی افغانستان ،۱۳۹۲

عنوان و نام پدیدآور:اشعار و سروده ها شهید مزاری/ مرتضی بهبودی.

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: شعر

## اشاره

مزاری قـــله ای پرافتخـــار است

شهیـــد ملی و مرد دیـــار است

## مرده است آن بنده ی کو نوکرست

مرده است آن بنده ی کو نوکرست

بشیر بختیاری

خاک برسر کن برادر کوه کوه

رفت از کف سال های با شکوه

این چمن راسرونازی بود و رفت

ایل مارا سرفرازی بود و رفت

بعد ازین این قوم بی سرمانده اند

بی علی و بی ا بوذر ما نده اند

بعدازین این دل که مهدآرزوست

آه ودردورنج وغم مهمان اوست

بعد ازین چشم من و دریای خون

موطن ومنزل گه و ما وای خون

بی تو چون نی ناله دارد نای من

بند بندم، ناله دارد؛ وای من

بی تو باید چشمه چشمه خونگریست

ازهری تا دامن جیحون گریست

بی تو کوچه کوچه لبریز سکوت

روزن امیــد و؛ تار عنـکبوت

بیتو اینجا خانه نه، غم خانه است

جای گاه گریه ی مستانه ست

بی تو باید با صدای بی نقاب

مویه کرد اندر؛ مزار آفتاب

با تو می شد؛ تا دل مهتاب رفت

یا ازین دشت عطش تا آب رفت

با تو میشد؛ تکیه بر خورشید زد

زخـمه: بر تا ر دل ناهیـد زد

با تو میشد؛ جشن مرگ شب گرفت

قلعه را مردانه از مرحب گرفت

تا تو بودی؛ صد چمن گل داشتیم

شش جهت، آواز بلبل داشتیـم

تا تو بودی بی کسی افسانه بـود

دفتر رنج و محن خوانا نه بـود

سیـــــد وســالار ما یادت بخیر

میر و پرچمدار ما یادت بخـــیر

ای شهید ابن شهید ای نامـــــدار

ای تو آغاز و سر انجام بهـار

ای پدر، ای میر ما، ای پیر ما

ر هبر و سالار؛ با تد بیـر ما

قوم ما؛ بیـدار شـد تا آمـدی

تـیغ جوهر دار شد؛ تا آمـدی

تیـــغ جوهردار امــا بی نیام

بی نیام، آماده ی رزم و قـیام

رفتی «بابه» فصل رفتن زود بود

گــه، نه گاه نیت بدرود بود

مرگ مردان زندگی ای دیگــرست

مرده است آن بنده ای کو نوکرست

پدر تا فلق سر زد دو باره شام شد

پرچم سبز پدر خونفام شد

* * *

جگر پر زخم جانسوزست اما

به دل داغ دگر دارم برادر

اگر عالم غمی بود غم نمی بود

بدل داغ پدر دارم برادرا!

دریغا شب پرستان سیه رو

شکسته حرمت شمس ولایت

درین ماتم نه ما تنها گریستیم

گریسته حضرت مهدی برایت

برادر خاک عالم را به سر کن

که در خون خفت علمدار قبیله

شنیدم با تکان دست می گفت:

خدا بادا نگهدار قبیله...

مسیحا دم خلیل آسا مزاری!

بت و بتخانه و بتگر شکستی

ترا کشتند با دستان بسته

تو که زنجیر و آهنگر شکستی

نگاهت خشم شمشیر علی بود

پیامت بانگ تکبیر علی بود

به پاس یاری بی سر پرستان

کلامت نهج تفسیر علی بود

الا ای پرچم سبز شرافت

الا ای رایت سرخ رهایی!

ز ره واماندگان بعد از تو گویند

که ای درد آشنا «بابه» کجایی؟

تمام آرزوها رفته باتو

و بی تو از بهار آوازه ناید

قبیله ماند و پاییز مکرر

الهی بی تو فصل تازه ناید!

شهیدان دسته دسته صف کشیده

که مهمان عزیزی دارد امشب

گلی از جنس خورشید معطر

بهشت از آسمان می بارد امشب

## رنجنامه

رنجنامه

منشور مظلومیت ـ عزیزالله عزیزی نه شاعرم که ز ایجاز استفاده کنم
و حق واقعه را با مجاز افاده کنم
نه قصه خوان که زافسان و داستان گویم
ز آسمان بگذافم به ریسمان گویم
نه مدعی سیاست که فوت فن جویم
به فاظلات ریاست هماره تن شویم
نه تاجری که به جیب وجوال بسته شوم
نه حاکمی که زفکر زوال خسته شوم
نه جبریم که رضا بر قضای جبر دهم
نه اهل سازش و خواهش که بی طرف باشم
به نرخ روز خورم نان وبی شرف باشم
زره رسیده ی صبحم که دوش میدانم
خوشهای زقرن خموش می دانم
دلی چو اینه دارم شکستنی و شگرف
چو آب و آتش وباری چو آفتاب چو برف
براده ای دلم را کنون به خامه زنم
درام درد والم را به خون چکامه زنم
چکامه یی که باید به خون نوشته شود
به خون سروده و باید به خون نوشته شود
درین چکامه حکایت ز ریزش روح است
حدیث ایل شهید همیشه مجروح است
سخن ز غربت گل های یک چمن دارم
و رنجنامه دردی به هموطن دارم
به هموطن که هنوزم هزاره می جوید
زشام تیره ی میهن ستاره می جوید
***
بیا برادر همدین و هموطن بشنو
هماره تشنه به خونی فقیری من بشنو
بیا تمدن خود را به گفتگو بنشین
گذشته های خودت را به جستجو بنشین
بیا و گوش دلت را به من عنایت کن
به داوری بنشین و کمی درایت کن
اگر چه پیش تو جرم هزاره گی دارم

زبان هیئت و فرم (هزاره گی) دارم
خدا گواست که در دل مرا محبت توست
سر ارادت و عشق وصفا و صحبت توست
بنه کلاه خودت را و خوب قاضی شو
ضمیر حال خودت را بدل به ماضی شو

***

دویست سال تو حاکم بودی و ما محکوم
خدا گواست که ظالم بودی بودی وما مظلوم
تو یست سال تو سلطان بودی در این کشور
وما رعیت بد بخت خوب فانه بسر
دویست سال تو مالك بودی و ما مفلوك
امیر و وا لی تو بود ی و ما مملوك
دویست سال وطن از تو شن وشوکت داشت
وسکه ها همه ضرب و زمان و زینت داشت
رئیس و افسرو خان و وزیر تو بودی
هر انچه مفتی و ملا و پیر تو بودی
به ارگ شاهی و شهرت جلوس میکردی
قرار و قول به انگلس و روس میکردی
هر انچه در ثمن در کلاه گوش تو بود
مدال های طلای وطن به دوش تو بود
عطای لطف تو مارا نبود غیر از غم
به جز مرارت و و مرگ و مصیبت و ماتم
و هدیه ات همه باج و خراج و تاوان بود
به اعتراف خودت یك دو متر ریسمان بود
همان دو متری که در شهر روی شانه ی ما
و روی دار گره خورده زیری چانه ی ما
همان دو متری که با ما به دار سر گردان
همان دو متری که با ما به دار اویزان
دگر که تاریك ما از تبنگ بود اذین
ودوش ما که به بیل و تفنگ بود اذین

***

و غیر از این همه تهمت و تکفیر
و دار و دشنه و حبس و شکنجه و تکفیر

دیگر چه دادی به ما همو طن خدا در بین
جواب پرسش من در گردنت بماند دین
کجا تو فرصت سود و سواد ما دادی
کدام سوره ی سبزی که یاد ما دادی
کدام اجازه ی عرض وجود بود مو جود
که ما رفوزه شدیم وزصحنه ها مطرود
کدام فرصت و رخصت که ما کلان نشدیم
وزیر اعظم و پوهان و کاردان نشدیم
تو خواستی که هزاره اسیر غم باشد
شکسته قامت و در زیری بار غم باشد
تو خواستی که به پیشی تو بار کش ماند
خراب و خسته و خونین و خار کش ماند
تو خواستی که هزاره همان هزاره بود
شکم گرسنه و بد بخت و بی ستاره بود
همیشه روی تو با ما عبوس وپر چین بود
ز ((پیشقبض))تو قلب هزارهزز خونین بود
نگاه های تو هماره بوی نفرت داشت
دلت همیشه به ما کینه و کدورت داشت
تمام همت تو صرف نفی کردن شد
به دارو دشنه وجلاد و تیغ وگردن داشت
قدم برای ترقی این وطن نز دی
سخن زوحدت گلهای یک چمن نزدی
همیشه دعوی خونین خاک میکردی
به نام خویش همی مهر و لاک می کردی
***
گپت ز ملک نبود و زمالکیت بود
نبود فکر حکومت که حاکمیت بود
همیشه گفتی که این سرزمین فقط از ماست
نبود حق سوا لی که دیگران زکجاست
کزان زمانه که این مرزها رقم شده ست
بنام نامی افغان(ستان)علم شده ست
کدام لحظه در ان بی حضور ما بودی
بدون مردم ایل غیور ما بودی

کدام صحنه تو بودی که ما در ان نبودیم
کدام خطوه تو بودی که ما روان نبودیم
کدام جبهه که در ان یل هزاره نبود
جوان شیعه بر اسپ خطر سواره نبود
کدام صفحه که باخون ما مزین نیست
کدام عرصه ی ما افتخار میهن نیست
کدام صخره و سنگی که بی شهادت ماست
کدام خطه ی جنگی که بی رشادت ماست
کدام خصمی که مغزش به سنگی ما نشکست
کدام دشمنی کز جنگ ما به خون ننشست

***

تو امدی که در این خانه میزبان بودیم
به خطه خطه ی این خاک حکمران بودیم
زمان زمان وفا وصفا و الفت بود
زمین " زمین سلام علیک ورائفت بود
بهار عشق به هر دشت و کوه گل می ریخت
نگار عشق وشهد شکوه مل می ریخت
هزاره دی به دی اندر وطن تصرف داشت
به شهر وده ودیار وطن تشرف داشت
تو امدی و به مت تحفه ی تیغ اوردی
هجوم و غارت ودردو دریغ اوردی
تو امدی ووطن را پر از مهن کرد ی
پراز تفنگ و تبر زین وگیو تن کردی
تو امدی و کمین ها و کینه ها امد
گه بریدن سرها و سینه ها امد
تو امدی وفرامین غضب امضا شد
وپای ما دیگر از هر چه داشت کوتا شد
تو امدی و به هر دره دار شدبرپا
تو امدی و دگر کشت ها ز کوچی شد
وخون گرم هزاره به چمچه اوچی شد
تو امدی دگرجوی خون راه افتاد
قطار قتل وجفا وجنون راه افتاد
زمان شکست وزمین ناگهان به خون بنشست

ورشته های اخوت یکی یکی بگسست
بهار امدنت خارم وخشم حاصل داد
وخون وخننجر وزنجیر وزخم حاصل داد
بجای خوشه ی گندم زخاک خنجر خاست
ونیشگژدم ودندان مار واژدر خاست
وشهر وده و دیار وطن خروش امد
هزاره حجله عروس سیاهپوش امد
هزاره بودن مردم گناه مطلق شد
هر انچه خواب پریشان همه محقق شد
***
بنام یاغی و باغی جهاد شد اعلام
ز اهل قبله کنیز و غلام شد لیلام
ز قریه قریه ی ما سیل خون روان گردید
ضمیر خاک پر از قامت جوان گردید
وفصل فاجعه های بزرگ پش امد
سپاه قرن مصیبت چو گرگ پیش امد
که تا بنام تو تخت وطن مزین شد
گواهنامه تاجت زخون مدون شد
برو حکایت تاج وسراج از سر خوان
حدیث برده وباج وخراج از بر خوان
بخوان که خوان شان خالی از کرامت نیست
ببین که چه فصلی که بر ما یکی قیامت نیست
***
چه کرده بود هزاره که این چنین می شد
ز شیر خواره وصد ساله اش وجین می شد
چه کرده بود که مستوجب عقاب شود
وزنده زنده به داش ستم کباب شود
چه کرده بود که ذبح از قفای سر گردد
زخون بی گنهش کوه و دشت تر گردد
خبر نداشت گمانم نمک شناسی را
وقدر دانی واینگونه حق سپاسی را
خبر نداشت که مهمان بنای کین دارد
هزار دشنه به خورجین و استین دارد

خبر نداشت که مهمان بهانه میطلبد

زمیزبان زیان کرده خانه میطلبد

خبر نداشت که دیگر هزاره گی جرم است

به شام سرد شبیخون ستارگی جرم است

***

هلا برادر همدین و هموطن بشنو

هماره تشنه ی خون شهید من بشنو

به حال ای و برون از زمان ماضی شو

کلاه خویش به سر کن و خوب قاضی شو

بیا تمدن خود را را به گفتگو بنشین

چه می کنی وچه کردی به جستجو بنشین

گذشته ها که گذشته است بر نمی گردد

به تو به فاجعه اش بی اثر نمی گردد

گذشته های سراسر تباه را بدرود

وکرده های سراسر گناه را بدرود

نه شاعرم که توسل به استعاره کنم

نه اهل شطح که شوطی به استثاره کنم

ز ایل اینه هستم بوده تقدیرم

که نیست چاره یی از حس وعکس وتصویرم

وانچه صورت موجود را نشان دادن

به اسمان و زمین وزمان زبان دادن

چسان ز درد وخروش از خراش دل نکنم

وشرح اب که که کردی دوباره گل نکنم

اگر ز راست نرنجی وخشم ودق نکنی

وسرگرانی به اظهار تلخ حق نکنی

کنون برای تو کوتا ه وچست باید گفت

وپوست کنده وروست ودرست باید گفت

که نو بهار ظفر را تو در خزان بردی

تو ابروی وطن را به رایگان بردی

نخست دست تو بر ماشه تفنگ رسید

ز صلح کا رتو اول به سنگ رسید

***

نخست تیری تو بر قلب ما نشانه گرفت

خدنگ خشم تو دردل نشست وخبنه گرفت

نخست دست تو در درخون گرم ما تر شد

حلال خون برادر بران برابر شد

تو رسم قتل واسارت زنو به پا کردی

رواج کهنه ی غارت ز نو بنا کردی

تو هدیه اتش واهن به هموطن دادی

و گور جمعی بی غسل وکفن دادی

تو سیل های ز ساطور را روان کردی

حلال خون زن ومرد وکودکان کردی

هر انچه راه وطن را به روی ما بستی

کمین گرفته به زنجیر وزجر بنشستی

به پیروی ز پدر های خود پدر کشتی

خلاف عرف وطن پیر و راهبر کشتی

وکینه های کهن را به یاد اوردی

منار ودار ورسن را به یاد اوردی

همان پروژه (پور پلار) از سر شد

همان درامه ی شمشیر ودار از بر شد

***

جهان زور زرو ضلم همعنان گردید

به یک اراده ودست وداستان گردید

که تا غرور هزاره بخون کشیده شود

درخت وقامتش زبیخ وبی برده شود

زمان شکست و زمین ناگهان پر اهن گشت

وفقر خانه به خانه خزید و دشمن گشت

به کوه بارش و برف و به دشت یورش تیغ

به شهر سایه ی مرگ و به ده دردو دریغ

به دوش بار تفنگ و به س ر جنازه ی جنگ

به پیش خون وخدنگ و به پشت شیشه ی ننگ

چه لحظه ها ی شگفتی که چون قیامت بود

هزار مرتبه فوق توان وطاقت بود

شکست حرمت «بودای» بامیان بر دوش

شکوه قامت «بابای» آسمان بر دوش

دریغ و درد و دریغ و هزار درد و دریغ

سپر نهادن و رفتن زمعرکه بی تیغ

میان معرکه سردار وار سر دادن

هزار مرتبه بهتر که تا سپر دادن

***

به حفظ خون مسلمان ز جنگ بگذشتیم

سپر نهاده ز تیغ و تفنگ بگذشتیم

ولی چو دست تو بر ما رسید آتش کرد

به قلب کودک گهواره ماشه را کش کرد

چه گویم اینکه چه کردی به بامیان و به بلخ

چگونه مرثیه خوانم من این حکایت تلخ

چه گویم از شب سرد شکنجه وشیون

شب شهادت پیرو جوان وکودک و زن

شب اسارت ومرگ و مرارت و مردن

بدون هیچ گناهی به خون کشیده شدن

چه قریه های که اتش گرفت ودوزخ شد

خموش و خالی وخونین خرابه مسلخ شد

چه خانه های گلینی که ریخت ویران گشت

چه قلب های غمینی که سوخت بریان گشت

چه کوچه های که از خون خلق دریا دریا شد

به خانه خانه مزار شهید احیا شد

چه مردمانی فقیری که خان ومان گشتند

پرنده وار مهاجر ز اشیان گشتند

چه سینه های سترگی که دشنه اجین شد

وهر که هر چه بنام هزاره گلچین شد

چه کودکانی که مسق تفنگ را دیدند

زقلب خویش عبور فشنگ را دیدند

چه خواهرانی غریبی که بی برادر مان

چه دختران یتیمی که دیده بر در ماند

***

چه مادرانی که عمر جوان شان سر شد

به روی دامن پر مهر شان خون شد

سر بریده ی فرزند خویش را دیدند

دل دریده ی دلبند خویش را دیدند

سخن تمام برادر که قصه دلگیر است

وعمق فاجعه بیرون زحد تفسیر است

شد انچه شد هزاران ستاره شد خاموش

خروش سبز گلوی هزاره شد خاموش

***

دلم ز قامت بالای مثنوی خون شد

که هر فراز وفرودش زدرد مشحون شد

سری به زلف پریشانی غزل بزنم

سرشک زهره ببازم دف زحل بزنم

***

کسی نخوانده رمان گرسنه مانی را

ومشق کودک بی نان بامیانی را

حدیث مادر بی شیروطفل تشنه جگر

نگاه واشک وغم وزجر بی زبانی را

چه کس نوشته زطفلی میان مرگ وتگرگ

به سینه ی خونین ترانه خوانی را

چه کس سروده سرشکی که قطره قطره چو شمع

مزاب کرده ستغای قهرمانی را

که اگهست زغم های بی شماری که تک

شکسته قامت (بابای) اسمانی را

نبوده است بلوری که باز تاب دهد

هبوط هیبت بودا ملال ومانی را

وبعض مصحف خونین طاقهای گلین

که صفحه صفحه شده در خاک بایگانی را

چه کرده بود هزاره که این چنین گردد

به خطوه خطوه ی این خاک دشنه دشنه چین گردد

چه کرده بود که باید شکنجه پشت شود

وزنده طعمه ی گرگان (کندی پشت )شود

چه کرده بود که باید چنین زمین بخورد

کبوترانه به هر رهگذر کمین بخورد

چه کرده بود که باید به خون غسیل شود

بدست ئپای گره کرده اش فسیل شود

مگر به شهر شما بهر جنگ امده بود

ویا به خانه تان بهر جنگ امده بود
ویا بنای تجاوز گری و غارت داشت
هوای کشتن وسوزاندن واسارت داشت
هزاره گونه این سوال از شما باقیست
به دادنامه ی تاریخ ادعا باقیست
***
از این گذشته گرایی مراد حاصل نیست
که کاه کهنه کشیدن به باد حاصل نیست
گذشته ها که گذشته ست بر نمی گردد
درخت خشک دیگر بارور نمی گردد
گذشته های پراز اشک و اه را بدرود
وسال های سراسر سیاه را بدرود
از این به بعد دیگر هموطن چه میخواهی/
شریک شاخه یک نارون چه میخواهی؟
بخواهی یا نخواهی از این وطن هستم
زیک دیار زیک دشت ویک دمن هستم
زاخم وتخم همه مرگ ودرد حاصل شد
زخشم و زخم همه رنگ زرد حاصل شد
به حذف ونفی ذلیل وزبون و دون ماندیم
به دست و پای شکسته به خاک وخون ماندیم
زسنگ وجنگ وطن را شکسته سر کردیم
پراز تفنگ وفشنگ وپر از حجر کردیم
بیا که تیغ جفارا دیگر غلاف کنیم
به جرم های دو صد ساله اعتراف کنیم
بیا که عشق و ارادت به هم هدیه دهیم
گل بزرگ اخوت به هم هدیه دهیم
ضمیر مادر میهن تر ا صدا دارد
که هان هزاره ی مظلوم هم خدا دارد
***
محمد عزیزی

## مزاری

مزاری

نوازشگر پیر و جوو مزاری
ده فصل امیدای مو بارو مزاری
سر صفحه تاریخ و سرنوشت مو
نوشته گری خط اربو مزاری
ده سر مو شاو و روز دنیا یکی
دل دشمو نو سنگ خارا یکی بود
ستم قد حق آزره هرجا یکی بود
ده مو زهر و آو گوارا یکی بود
شکست رسم خم خم خزیدو مزاری
ده فصل امیدای مو بارو مزاری
دیگا گفت که این خاک حاصل نداره
کجا بوره هزاره منزل نداره
مونه گفت که کشتی تقدیر ازمو
پریده ده آوی که ساحل نداره
نیشو داده ای راه رفتو مزاری
ده فصل امیدای مو بارو مزاری
تو گفتی ازی باد هزاره بودون مو
نباید بشه جرم، نه بسته زیبون مو
داری آرزوی دوستی راست دیگر
نیه نوکری رسم بابه کلون مو
شکست رسم خم خم خزیدو مزاری
ده فصل امیدای مو بارو مزاری
داود سرخوش

## خون خورشید

خون خورشید
باز موجی ز فراسوی زمان می جوشد
باز «آمو» ز خُم باده ی خون می نوشد
باز رخسار شفق غازه ی گلگون زده است
شب بد کاره به «پامیر» شبیخون زده است
باز خورشید ز خشم، آیت خون می گرید
آدم از فرقت هابیل، کنون می گرید
ابر از یورش غم، لاله ی تابوت شده

قطره در کام صدف، شوکت یاقوت شده

برف با ناوک «بابا» سر رازی دارد

هوش دارید! که نجوای درازی دارد

صخره ای از دل «چنغار» به پرواز آمد

چشمه از اشک پُرش، در ده ما باز آمد

باز از بیشهٔ غیرت، سرو سروی گم شد

باغ توفان شد و فریاد شد و مردم شد

بلبل از قتل گلی نغمه ی خون می خواند

پرکشان را همه در بزم جنون می خواند

باز توفان سیه، نوح نما گردیده

دره ی سرخ عدم، زورق ما گردیده

بت شکن باز به آتشکده، نمرود آرد

پور سینا به چلیپای تلاموذ آرد

باز بتها همه در جنگ حرا آمده اند

شرک دینان پی کشتار خدا آمده اند

سربداران «ارزگان» سرِ دارند هنوز!

«غرچگان» کنگره ی کله منارند هنوز

مادرم باز کنیز است، هلا برخیزید

این چه هنگام گریز است، هلا برخیزید

باز قرآن به سر نیزه ی شیطان شده است

سرخ، محراب ز مولای شهیدان شده است

کربلا آیت آتشکده ی کابل ماست

و «منا» غنچه ی سوزان سرشک گل ماست

باز تسبیح و طلا، رونق شمشیر شده است

باز روباه دغل، دامگه شیر شده است

آی عنقا صفتان! دام شب از پا فکنید

سوی خورشید امل، رایت فردا فکنید

طرفه موجی ز فراسوی زمان می جوشد

باز «آمو» ز خُم باده ی خون می نوشد

باغبان رفت و خروش غم گلها پیداست

«پیر» پرواز شد و جلوه ی فردا بیداد است

## غربت دیرین ما

غربت دیرین ما

ای پلنگان! غیرت ، ای مردان پولادین ما

وای اگر امشب بلرزد بازوی سنگین ما

بی غرور تیغ، نتوان پشت خیبر را شکست

ای تمام غیرت!ای شمشیر خشماگین ما

امشب ای بازو! اگر دیوار شب را نشکنی

می شود تکرار از اول غربت دیرین ما

ما همان پیدا و پنهانیم، از پشت غروب

آسمان بالید از مشت صلاح الدین ما

ما اگر پر طاقت از فصل زمستان بگذریم

غرق در زنبق شود دامان فروردین ما

زنبق کوهی بروید از تن هر تخته سنگ

بر فراز کوه اگر بر پا شود تدفین ما

وقتی از ما می شود کاریدن گندم دریغ

بعد از این از تیغ باید، شانه پرچین ما

محمد حسن حسین

## هردم شهید می شوی، ای تا ابد شهید

هردم شهید می شوی، ای تا ابد شهید

«محمد بشیر رحیمی» آ ه ای همیشه، وسوسه واژه های من

هر لحظه، ذوق گفتن شعری برای من

***

هر روز، چشمهای مرا، میزنی کلید

هر لحظه، در برابر من، می شوی شهید

هر روز، تکه، تکه، شده تا زه می شوی

در خلق، بیش و بیشتر، آوازه می شوی

***

روح تو چشمه ای است که در خاک جاری است

روحی که خاک در جریا نش ، بهاری است

***

تو کیستی؟ که وسوسه های نگاه تو

چون آسمان، در آینه و آ ب، جاری است

***

از انعکا س چشم کی، آ بی است آسمان؟

این رنگ چشم کیست که اینگو نه سا ری است

***

هر جای غنچه ی که سر از گل کشیده است

رنگی، ببر نشسته ای، خو ن مزاری است

***

تو پاک، از هو سکده خاک، پر زدی

روح تو، از هرانچه که دنیاست عاری است

***

رو کرده بود، اگر چه که، دنیا بتو، ولی

دار و ندارت، از همه دنیا، ندار ی است

***

اما ببین! که پاره ای از وارثان تو

خط می کشند، بر سر نام و نشان تو

***

خط ترا، ز خاطر اوراق می برند

چون آبها، که سنگ، در اعماق می برند

***

خاکسترند! بر رخ ماه تو این همه

کی می نهند پای براه تو، این همه؟

***

اینان که کوک زندگی شا ن، تو نیستی

هر یک کسی برای خود است و تو کیستی

***

تو کیستی، که خون تو باشد، برای شان

غیر از حنای ریخته ی دست و پای شان

***

خون تو، رنگ ناخن زنهای شان شده

گلهای رنگ رفته ای کالای شان شده

***

خون ترا، معاوضه با غازه می کنند

سرخاب گونه های زن تازه می کنند

***

هر روز فرش و عرش دیگر می کنند نو

هر روز رنگ خانه و در می کنند نو

***

چیزی نمانده از تو، بجز این برای شان

خون تو چیست جز، سند خانه های شان

***

اینسان چگونه، از تو نفس می توان زدن؟

این چیست، غیر بر سر گورت دکان زدن؟

***

آه ای همیشه! دغدغه ی هست و بود من

انگیزه ی تمام و کمال و جود من

***

اینگونه، در سراسر من کشته می شوی

هر روز، در برابر من تکه می شوی

***

از تکه، تکه، تکه، شدن می شوی پدید

هر دم، شهید می شوی، ای تا ابد شهید

## صبح گمشده

صبح گمشده

شاعر شاه چمن فروغ تمکی

۱.دوستان امروز سرگم کرده ام

رهبر پیر و پدر گم کرده ام

روزگاری شد که یار ما شب است

در دل این شب سحر گم کرده ام

***

۲.دلم خواهد خودم تنها بگریم

برای طفل بی بابا بگریم

میان این همه گل های پرپر

چو شبنم بر سر گل ها بگریم

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف ) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سـایت: www.ghaemiyeh.com ایمیـل: Info@ghaemiyeh.com فروشـگاه اینترنـتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰ ۵۳-۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹